

(موازنه منفی، و نگاه به درون و اتکا به مشارکت مردم) تکوین یابد، می‌خواهند. جوشش همان حافظه و وجدان ملی، پس از کمتر از یک ربع قرن از سقوط مصدق، به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ منتهی شد. همان استقلال و آزادی و همان پرهیز از وابستگی و اتکا به هر قدرت خارجی جوهره و مبنای انقلاب را تشکیل می‌داد. اگر رهبری انقلاب را مرحوم امام خمینی به دست گرفتند و مردم هم با اشتیاق پشت سر ایشان ایستادند به این خاطر بود که انقلاب سال ۱۳۵۷ تمام مردم را نوید استقلال و عدم وابستگی و پرهیز از اتکا و حمایت قدرتهای خارجی و آزادی و مردم‌سالاری می‌داد. جمهوری اسلامی، شعار اصلی دیگر انقلاب اسلامی را، از آن جهت سردادند که تصور می‌شد، اسلام مکتب عدالت، کرامت انسانی و مسئولیت و آزادی و اختیار فرد است. و در برابر بر سلطه دیگران به ملت قدرت می‌بخشد.

مردم ایران از خودفروختگی و چشم دوختن به دهان قدرتهای خارجی و بذل و بخششی که شاه از کیسه ملت به شرق و غرب عالم برای جلب طرفداری از رژیم خود می‌کرد، به تنگ آمده و از آن نفرت داشتند. سیاستهای فرهنگی او را قدمهایی در جهت نفی هویت ملی و اسلامی و تاریخی خود می‌یافتند. پس در ذات و جوهر انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز همان سیاست عدمی مدرس یا موازنه منفی مصدق و اتکا و اعتماد به ملت و مشارکت همه ملت در ساختن کشور و سرنوشت آن نهفته بوده و هست. هر حرکت شخصی یا گروهی که تحت هر عنوان بخواهد خلاف اینها را پیش بگیرد از مسیر نهضت استقلال و آزادی طلبی برکنار است. و با طرح وعده‌هایی مبهم و فاقد معنای عام و مشترک مثل تمدن اسلامی... به جای آن اصول، در واقع غل و غش را وارد مدیریت کشور می‌نماید.

در طول مبارزات ملی، آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی این ملت، استفاده از دستگاههای خبری و رسانه‌ای خارجی، نزد ملت ایران - و همه ملل - زمانی مجاز بود که موارد اضطراری پیش آمده باشد. یعنی قدرت حاکمه داخلی راه را بر هر انتقاد یا اعتراض بسته باشد، و امکانی برای نشر و بیان عقاید و انتقادات وجود نداشته و راه ارتباط و تماس صاحب‌نظران و منتقدان با مردم به کلی بسته شده باشد. نهضت امام خمینی هم در سال ۱۳۵۷ از رسانه‌های جمعی خارجی برای ابلاغ دعاوی و آرا و دردل‌های خود استفاده کرد. این از باب اضطرار بود، چرا که راه تمام رسانه‌های درونی کشور بر آن بسته بود. اما برای رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس چنین نیست.

ما از این مباحث چنین نتیجه می‌گیریم که کشور و قدرت خارجی نسبت به ما بیگانه است و ما برای کسب قدرت و تفوق بر رقبای داخلی خودمان نباید به ایشان روی بیاوریم و با ایشان مغالزه نماییم. در این صورت باید از منافع و مصالح ملی مان مایه بگذاریم. مرز خودی و بیگانه همان حفظ مصالح و منافع ملی است.

اعتراض شدید مردم طالب استقلال و آزادی بر این کاندیدای ریاست دیپلماسی دولت آینده کشور این است که:

۱- ایشان و کاندیدای ریاست جمهوری‌شان در زمره منتقدان، معترضان و معارضان بر حکومت فعلی نبودند تا مطرود و مهجور و مخلوع از کلیه امکانات عمومی و فاقد حقوق مدنی و اجتماعی باشند. پس چرا به قدرت بیگانه یا نهادهای رسمی بین‌المللی روی می‌آورند و سالی چند بار به سرزمین آن بیگانه سفر می‌کنند و در آنجا آشکار و پنهان مسائلی و وعده‌هایی را مطرح می‌نمایند. به خصوص که این کشور بیگانه در تاریخ دو قرن اخیر کشور ما، بسیار مسئله داشته و دارد.

۲- مردم می‌گویند حال که ایشان در کشاکش انتخابات و طبعاً محتاج به جلب نظر و آرای مردم می‌باشند، بی‌پروا به انگلستان می‌روند و اهداف خودشان را تعقیب می‌کنند و به هر صورت کمک و حمایت طلب می‌نمایند؛ حال اگر به حکومت و قدرت رسیدند و نیازی به نظارت و حضور و مراقبت و پاسخگویی به مردم و منتقدان و معترضان احساس نکردند و اکثریت قدرتمند مجلس را هم در پشت خود حس کردند، چه خواهند کرد؟

۳- به هر حال، جلب حمایت و کمک خواستن از یک قدرت خارجی، در روابط بین‌المللی کنونی، محتاج ارائه و تقدیم امتیازاتی هم هست. آن امتیازات چه هستند؟ نکند به سبک پهلوی‌ها، در این گونه روابط، اعطای امتیازات اقتصادی در قبال جلب حمایت‌های سیاسی بوده باشد. متأسفانه در طول سالهای بعد از انقلاب در جریان روابط و معاملات با ژاپن و آلمان و ایتالیا، منافع اقتصادی بسیاری از سوی ما به سوی آنها سرازیر شده است. حکومت ایران تاکنون از نظر سیاسی مستقل بوده است و لکن امتیاز دادندهای اقتصادی، منابع محدود ملی را به تاراج خارج می‌دهد و ملت را فقیر و فقیرتر می‌کند. به ویژه، اگر دولتی معروف به اعطای این گونه امتیازات شود و شهرت «خریدار خوب» یا «بهترین خریدار» را در جهان کسب کند، عملاً او را به وابستگی سیاسی نیز می‌کشاند. اینها همگی مخرب ایمان و اخلاق عمومی مردم و انحطاط جامعه و کشور می‌گردد.

۴- در این مورد - بویژه مذاکره با انگلستان - تنها مصالح و منافع این یا آن جناح درون حاکمیت (رادیکالها، کارگزاران و قدرتمداران انحصارطلب) مطرح نیست، و حتی مصالح نیروهای ملی و روشنفکران مذهبی مستقل در برخورد با حاکمان انحصاری قدرت مطرح نمی‌باشد. این مسئله یک امر ملی و فراگروهی است و مربوط به تمام ملت ایران است. این ملت پس از قرن‌ها ستم کشیدن و ضربه خوردن و مکیده شدن به وسیله قدرتهای خارجی و داخلی، می‌خواهد از وابستگی و امتیازدهی‌های اقتصادی رها شود. از این روی نسبت به مذاکرات و به قول خبرگزاریها «مغازله»‌های ایشان و یا هر دولتمرد یا شخصیت سیاسی و دولتی دیگر با هر مقام خارجی، حساسیت بسیار دارد. به این جهت لازم

است که این نوع مذاکرات هر چه بیشتر از نظر ملت شفاف باشد.

۵ - ممکن است ادعا شود که در روابط خارجی دولتها با یکدیگر، در عرف روابط بین‌الملل امروزی، امری مرسوم و متعارف است که همکاری و مشارکت تجاری را از یک دولت به دولتی دیگر منتقل و تبدیل نمایند و ما به ملاحظات و مصالح سیاسی می‌خواهیم شریک تجاری خود را از آلمان و ژاپن به انگلستان، تبدیل کنیم و لازم هم نیست که مذاکرات تجاری چندان علنی و شفاف باشد. در پاسخ به این ادعای مقدر لازم به تذکر است که اولاً ایشان یک مقام تجاری نیستند و طرف مذاکره‌شان هم مقام تجاری نبوده است. ثانیاً آن ملاحظات و مصالح سیاسی مخصوص گروه ایشان یا کاندیدای ریاست جمهوری‌شان است که فعلاً ایشان در سمت مدیریت تبلیغاتی هستند و در آینده هم ریاست دیپلماسی ایشان یا کل دولت و نظام را برعهده می‌گیرند. ظاهر قضایا و اخبار مسافرتها پیشین ایشان حکایت از مصالح گروه خاص وی و تبلیغ و جلب حمایت و موافقت برای کاندیدای جناح فعلی می‌کند نه کل نظام. و ثالثاً مصالح و منافع کل دولت هم همواره و لزوماً با منافع و مصالح کوتاه مدت و درازمدت ملت و مملکت منطبق نیست. ادعای دولت ما مبنی بر این که یک ابرقدرت یا ام‌القرای جهان اسلام است (و نظریه پرداز و طراح این ادعا نیز خود ایشان می‌باشند)، هزینه‌های عظیم سیاسی و اقتصادی و... برای ملت و مملکت دارد و اگر در عین حال نه مملکت دارای چنین قدرت و استطاعتی باشد که بخواهد به پای ابرقدرتهای اقتصادی سیاسی جهان بپرد و نه ملت در چنین ادعایی مشارکت و علقه‌ای احساس کند، در این صورت، ملت باید آن هزینه‌های عظیم سیاسی و اقتصادی را تحمل کند. در حالی که خود در ایجاد آن هزینه‌ها دستی و سهمی و علقه‌ای نداشته است. تحمیل چنین هزینه‌ای بر یک ملت نه قانونی است، نه مشروع و نه اخلاقی.

ایشان و جناح‌شان همه ملت ایران نیستند و ملت هم بنده بدون شأن و حیثیت و حقوق ایشان نیست که از جانب او و بدون اطلاع و رضایتش از موجودی و هستی مادی و معنوی‌اش هزینه فرمایند. و رابعاً، این که چه ضرورت و نیازی سبب می‌شود که ایشان در جریان انتخابات ریاست جمهوری به جلب حمایت و کمک و احتمالاً تبلیغات یک قدرت خارجی روی بیاورند؟ ایشان و کاندیدای ریاست جمهوری‌شان که از کلیه امکانات مالی و رسانه‌ای برای تبلیغ کاملاً برخوردارند، و تمام شبکه‌های صدا و سیما که هر شب و روز، از یک سال گذشته تا پایان انتخابات، انحصاراً در اختیارشان هست (و رقبای ایشان، به خصوص رقبای مستقل از حاکمیت، از یک ده هزارم این امکانات نیز برخوردار نیستند) چه نیازی به حمایت خارجی احساس کرده‌اند؟ آیا جز این می‌توان تعبیر کرد که برای عامل و حامی خارجی، اهمیت و اولویتی خاص قائل شده‌ایم؟ ملت ایران و همه علاقه‌مندان به استقلال و آزادی و حاکمیت ملی و مشتاقان ارزشهای نهضت ملی و انقلاب اسلامی منتظر پاسخ به این سؤالات می‌باشند.

اساسی‌ترین نیازهای هر ملت:

۱- امنیت

امروزه، اگر به دور از تکلفات و تشریفات مدنی را در میان قشرهای متنوع متوسط و پایین جامعه بگذرانیم، در می‌یابیم که سؤال همراه با نگرانی قریب به اتفاق مردم، در جملاتی از این قبیل خلاصه می‌شود: آقا، اوضاع به کجا می‌رود؟! آقا، عاقبت چه خواهد شد؟!...

اگر چه حادثه‌ترین و ملی‌ترین مشکل مردم در این روزگار، افزایش قیمت‌ها و هزینه‌های زندگی و تورم افسارگسیخته است و اینکه قشر متوسط جامعه، خود را در سُرف پیوستن به فقرا می‌یابد، ولیکن اضطرابها و نگرانیها فراتر از این است و به وجه اقتصادی و تنگی معیشت خلاصه نمی‌شود. در واقع یک بعد از زندگی و معیشت اجتماعی مردم، اقتصاد و هزینه و درآمد آنها است، اما زیست اجتماعی ابعاد دیگری نیز دارد. اگر مردم، احساس تهدید یا خطر بنمایند یا روند عمومی سیاست و فرهنگ جامعه یا روابط دولت و ملت را روی به خشونت و سختگیریهای بیشتر بیابند، یا احتمال تهاجمات داخلی و خارجی را در پیش روی خود ببینند، حتی اگر از معیشت مادی و اقتصادی آرامی برخوردار باشند، با این حال از نگرانی و اضطراب خالی نخواهند بود. امروزه مردم ما، همه چیز را در معرض بی‌ثباتی و خطر می‌یابند. بیم یکدست شدن و بسته‌تر شدن قوه مجریه با قوای قضاییه و مقننه در تقسیم‌بندی قدرت سیاسی کشور که مرادف با سرکوب و فشار بیشتر خواهد بود، بیم هجومهای خارجی و تجاوز به حریم امنیت ملی، بیم انحطاط اخلاقی و گسست پیوندها و عواطف اجتماعی و ملی بین گروههای مختلف جامعه، اینها همه یک چیز را به طور مشترک همراه خود دارند و آن امنیت نام دارد که امروز نبود آن در

تمام ابعاد، همه جامعه را فراگرفته است. مردم، از یک طرف، از جانب دولت عملیاتی را شاهدند که حکایت از نوعی سازندگی و پیشرفت اقتصادی می‌نماید. وقتی به تبلیغات دولتی و رسانه‌های گروهی وابسته، به ویژه صدا و سیما می‌نگرند، به ایشان چنین القا می‌شود که گویی همه چیز، به بهترین روال خود جریان دارد. و «شهر امن و امان» است و مردم را دغدغه‌ای نباید باشد جز اینکه آسوده بخوابند. ولی از طرف دیگر مردم رفتارها و روابطی را بین حاکمان و وابستگان رسمی و غیررسمی حاکمان مشاهده می‌کنند، که همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مانند دخالت بی‌پرده سپاه پاسداران در امور سیاسی و حمایت از این یا آن جناح قدرتمدار توسط سپاه، که به نوعی نوید سطحی جدید از خشونت و انحصار و امتیازات گروهی جدید را به مردم می‌دهد. اینها همگی نبود «امن و امان» ادعایی شهر را می‌رساند. مردم دم به دم با روندها و سیاستهایی روبرو می‌شوند که گذشته از فشار مالی و تنگنای معیشت اقتصادی، همه چیز خود را، از شغل و تحصیل و اندیشه و حیثیت در معرض خطر و تهدید می‌بینند، و برخی نیز چاره‌ای نمی‌یابند جز جستجوی راهی برای مهاجرت به خارج.

تا حدود یک سال پیش، گرچه امیدی به گشایش کلی فضای سیاسی کشور نمی‌رفت ولی در عالم فرهنگ و نشر کتاب و مطبوعات و فیلم، چندسالی بود که شاهد نوعی گشایش فضا و تنوع و کثرت‌گرایی و حرکتی کم و بیش آزاد بودیم که خود موجب رشد کمی و کیفی نشر کتاب و مطبوعات گردیده و در عالم هنر بویژه فیلم موجب کسب مزیت و افتخاری برای انقلاب و کشور بود. ولی، در یک سال اخیر حرکتی بس نگران‌کننده در زمینه سانسور کتاب، فیلم و مطبوعات و برنامه‌های ضدفرهنگی «هویت» در تلویزیون آغاز شد که اوج آن در پانزدهمین جشنواره فیلم بروز کرد و با سخنان مسئولان جدید وزارت ارشاد و گفتگوی اخیر معاونت مطبوعاتی تکمیل گردید. گویی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تنوع مطبوعاتی را سمی مهلک برای جامعه تلقی می‌کند. ظواهر امر نشان می‌دهد که مدیریت کنونی وزارت مزبور، فرهنگ را با تبلیغات دولتی اشتباه گرفته‌اند و اگر کتاب یا اثر هنری فاقد تبلیغ برای دولت و آن هم جناح حاکم باشد، آن را ضدفرهنگ ارزیابی می‌نمایند. تجربه این حوادث و روندها، باز بر نگرانیها و اضطرابها می‌افزاید و عدم امنیت فکر و اندیشه و زبان و قلم و هنر را در نزد مردم پررنگ‌تر می‌کند.

لایحه جدید اصلاح کانون وکلا و ضرورت تجدید پروانه وکالت هر چند سال یک بار، امنیت شغلی وکالت و کیفیت وکالت حقوقی و جزائی را نیز از بین می‌برد. به بهانه اسلامی کردن دانشگاهها تمام کادرهای علمی و سابقه‌دار و مجرب آموزش عالی در معرض از دست دادن شغل خود قرار گرفته‌اند. از آغاز انقلاب تاکنون، استاد از امنیت و احترام لازم و مرسوم در تمام تمدنهای تاریخ، از جمله تمدن اسلامی، محروم شده بود و با سیاستهای جدید، خطر محرومیت از اشتغال را نیز باید تحمل کند. حال

این سیاست تا چه میزان بر ظرفیت و ذخائر مجرب علمی و دانشگاهی ما ضربه وارد می‌کند، بماند. استاد در کلاس درس، مجبور است از ترس حراستی‌ها یا دانشجویان خاص، تحقیق و درس خود را محدود به مطالبی ساده و پیش پا افتاده نماید تا مورد تعرض و بی‌احترامی قرار نگیرد. بدین ترتیب هم مجموعه کادر علمی در عدم امنیت است و هم رشد کیفی آموزش عالی کشور در معرض خطر قرار گرفته است.

دانشجو، در سنین جوانی و در اوج روحیه و انرژی و شکوفایی و عدم وابستگیهای خود مجبور است سربزیر و تسلیم در برابر قوای حاکم روز باشد، در غیر این صورت به اندک صدایی، به سادگی تمام سوابق تحصیلی عالی خود را از دست می‌دهد و اخراج می‌شود، یا با وجود برخورداری از نمرات خوب و درجات بالای استعداد از ورود به مراحل عالیتر، فوق‌لیسانس و دکتری، محروم می‌گردد.

در صحنه جامعه نیز که اکثریت آنان را جوانان تشکیل می‌دهند، نبود امنیت و تضییع حقوق مدنی مشاهده می‌شود. افرادی از گروههای فشار، بی‌ضابطه و بر اساس سلايق و عقاید خاص خود، اما با حمایت برخی افراد و نهادها، به صرف آنکه چند تار موی خانمی از روسری‌اش بیرون زده یا از رنگ لباس جوانِ پسر یا دختری خوشش نمی‌آید، او را تنگ‌نظرانه مظهر شیطان و تهاجم فرهنگی و از بین برنده خون شهیدان دانسته و به حمله یا دستگیری وی دست می‌زنند. در بسیاری از ادارات انجام فرائض فردی دینی، به انحای مختلف، اجباری شده، و ایمان قلبی اختیاری به امری اجباری تبدیل گردیده است. این تنگ‌نظری‌ها و جزمیتها، که بعضاً فرصت‌طلبانه هم هستند، نتیجه‌ای جز خاموشی ایمان، تنفر از مذهب و ریاکاری و تظاهر در بیرون و مخالف‌خوانی و نفرت در درون، نداشته است. این اعمال، امنیت اجتماعی و مدنی و آرامش و آسایش روانی را از بسیاری از افراد جامعه، به ویژه جوانان و کارمندان سلب کرده است. در میان مشاغل آزاد هم، به دلیل بی‌ثباتی و انحطاط فضای اجتماعی - اقتصادی، هر کار و شغل سازنده و خلاق بی‌آینده است، به جز دلالتی و مشاغل مضر و بی‌ارزش، مگر آنکه در روابطی خاص با حاکمان یا وابستگان به حاکمان وارد شود. به این جهت است که بسیاری از تجار درستکار قدیمی، در چنین فضایی، خود را بازنشسته کرده و صحنه تجارت و کسب و کار آزاد را برای نوریسیدگان بی‌مایه خالی نموده‌اند.

در مجموع در این اوضاع برای بسیاری از اقشار امنیتی باقی نمی‌ماند. و این عدم امنیت مسائل، عواقب و پیامدهای فردی و اجتماعی بسیاری دارد: اولاً هیچ کس به سوی یک کار عمیق و درازمدت گرایش ندارد و به دنبال راه کارهایی می‌رود که یک شبه بار خود را ببندد و اگر توانست از این سرزمین مهاجرت نماید؛ ثانیاً روحیه خودپرستی و بی‌اعتقادی به منافع و مصالح عمومی و حقوق غیر خود را در مردم رشد می‌دهد، و ثالثاً فضا را به جای پیوندها و عواطف اجتماعی سرشار از خصومت و کینه‌ورزی

می‌نماید. همه اینها ارکان جامعه و ملیت و مملکت را سست و لرزان و فروریختنی می‌سازند. از سوی دیگر، کل کشور و امنیت عمومی خارجی آن و منافع و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی آن نیز هر آن مورد تهدید و تعرض قرار می‌گیرد. در ماه گذشته، حوادث خوزستان زنگ خطری جدید بود. گرچه از کم و کیف آن کسی آگاه نشد، ولی به هر حال تهدید و هشدار بود از موقعیت خطیر خارجی کشور. حضور بی‌دلیل و بی‌سابقه ناوگان عظیم امریکا در خلیج فارس، بخشی از حق حاکمیت ملی ما را مخدوش ساخته است. سیاست مهار دوجانبه، که فعلاً در حال اجرا علیه ایران و عراق است، و داستان ساختگی سه جزیره خلیج فارس یا قانون معروف به داماتو، همگی نمونه‌هایی از عدم امنیت و لطمه به حق حاکمیت ملی در صحنه بین‌المللی است که به طور روزافزونی بر نگرانیها، و اضطرابهای مردم می‌افزاید.

در این میان، جناحی از حاکمان را می‌یابیم که به ابرقدرت بودن در صحنه جهانی یا ادعای ام‌القرایی عالم اسلام دلخوش هستند. و می‌خواهند کوس رقابت با قدرتهای حاکم جهانی را بزنند و در این راه از هر هزینه‌ای دریغ ندارند؛ هزینه مادی از کیسه بیت‌المال و هزینه انسانی و قربانی کردن حقوق و حیثیات و اعراض و هویت گروههایی از مردم که با خود متفاوت می‌یابند. به نظر می‌رسد این جناح که با سلب حیثیت و اعتبار از غیرخود می‌کوشد برای خود اعتبار و هویتی کسب کند، تنها جماعتی باشند که به وضع موجود دلخوش و از سلطه خود سرمست‌اند. تنها همین جناح و وابستگان اقتصادی آنها هستند که بر حسب ظاهر، احساس خطر و تهدید را بروز نمی‌دهند. ولی این تنها یک صورت ظاهری است. طبع قدرت انحصاری و متمرکز و استبدادی بر این است که واجدین آن که غیرخود را صاحب حقی از حقوق انسانی و شهروندی نمی‌شناسند، همواره در یک حالت نگرانی و تشویش، از ناحیه غیرخود به سر برند. گرچه با اقتدار و صلابت، مسلط بر جان و مال و اعراض مردمان می‌نمایند، ولی در درون خود همواره نسبت به آینده قدرت خویش احساس نگرانی می‌کنند. این نگرانی بیش از سایرین آنها را رنج می‌دهد و بر اثر همین نگرانی است که هر از چندگاهی نغمه‌ای تازه ساز می‌کنند که جامعه را در حال تنش و تشنج و اضطراب نگه دارند. به بهانه آن، عده‌ای جدید را طرد و حذف سیاسی یا شغلی یا فیزیکی می‌نمایند یا جماعتی جدید را مورد تعرض و هتک حیثیت قرار می‌دهند، تا مگر ثبات و استقرار جایگاه انحصاری خود را بیشتر تضمین نمایند، و افراد و قشرهای بیشتری را که بر حسب پندار در مقابل خود می‌یابند، از سر راه بردارند. اگر این احساس نگرانی نبود، این همه اصرار بر ایجاد تنش و تشنج و نگرانی در دیگران به منظور و به امید کدام فایده دنیایی و آخرتی و مطابق با کدام موازین اخلاقی و شرعی و ملی صورت می‌گیرد؟ چرا اصرار دارند که مستمراً مردمان بی‌ضرر را به سوی دشمنی و منتقدان ناصح را به موضع معارضه و مخالفت برانند؟

در چنان فضایی از فقدان امنیت، تنها نزدیکی به مقامات صاحب قدرت انحصاری یا وابستگی گروهی کلید هرگونه بهره‌مندی یا ارتقا درجه می‌شود، و کار و تلاش و صلاحیت و کفایت و عقلانیت و تدبیر که مرز ترقی و توسعه همه ملت‌ها و اقتدار همه نظام‌ها، در همه اعصار بوده است، ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد. کار از تقدس ذاتی خود می‌افتد و در نتیجه در جامعه هیچ ارزش مادی ایجاد نمی‌شود و توسعه و پیشرفت اقتصادی در قالب اتکا به خود و استقلال و بسیج نیروهای درونی و ملی، ناممکن می‌شود و راهی باقی نمی‌ماند جز اتصال و پیوند با یک یا چند قدرت جهانی.

با این مشاهدات و ملاحظات است که می‌گوییم ترجیح‌بند مسائل و مشکلات عمومی کشور ملت ما امروزه، عبارت است از عدم امنیت در همه ابعاد و همه صور آن. به این دلیل است که اصلیت‌ترین وظیفه و دغدغه هرگونه مدیریت و رهبری آینده کشور، می‌بایست متوجه بازگرداندن امنیت و اطمینان به این جامعه وحشتزده باشد و راه ورود و شیوه اصلی این کار نیز در این است که با نگاهی فراتر و فراگروهی و خالی از هر امتیاز و تبعیض به همه شهروندان نگرسته شود و برای همگان حقوق و جایگاهی مساوی و بدون تبعیض در برابر قانون قائل شوند.

اگر این مهم انجام شود، امیدی به حل و فصل یک یک موانع و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی کشور می‌رود و گرنه زحمات و تلاش‌ها و حتی ایثارهای فردی در جنبه تناقضات و تبعیضات دستخوش تضییع و فنا خواهند بود. ملت ایران از مواهب و نعمات طبیعی و استعداد‌های انسانی و میراث تاریخی درخشانی برخوردار است. با این وجود چرا باید اسیر این مشکلات و فقر روزافزون باشد؟

در فرهنگ اسلامی به ما آموخته‌اند که اساسی‌ترین و مبرم‌ترین نیاز هر قوم و ملت سه چیز است: امنیت، عدالت و فراوانی. کتاب خدا به قوم و ملتی اشاره می‌کند که ۱- از امنیت ۲- اطمینان و امید به آینده و ۳- از تلاش مادی و آفری برخوردار بودند، ولی آنها را پاس نداشته و کفران نعمت نمودند. نتیجه قهری و طبیعی این ناسپاسی هم آن شد که اسیر وحشت و گرسنگی (نبود امنیت و فقر مادی) گردیدند. امید که مدعیان اسلام‌الهاب به این تعالیم نیز توجهی بنمایند. ضرب‌الله مثلاً قریه کانت آمنه مطمئنه یاتبها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذا قها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون (سوره نحل - ۱۱۲).

تولدی تازه:

آگاهی، اصلاح و تعالی*

در مبحث قبلی وعده داده بودیم که بر سه رکن یا محور اساسی بقا و بالندگی اجتماعات بشری صحبت کنیم. رکن نخست، امنیت عمومی یا انسانی است که در همان شماره به طور خلاصه بدان پرداختیم. رکن دیگر امید به آینده است و سه دیگر معاش و رفاه عمومی. این سه محور، عام و کلی هستند و مستقل از هر مکتب و مرام، یا مذهب.

همه جوامع بشری، کوچک یا بزرگ با هر گرایش و مرام و مذهبی و با هر سابقه تاریخی برای بقا و پیشروی در راستای استعدادهای تاریخی یا انسانی یا مکتبی خود به پاسداری از این سه رکن نیاز دارد. امیدواریم که در فرصتهای مناسب‌تر این بحث اساسی را دنبال کنیم.

در چند ماهه اخیر موضوع انتخابات ریاست قوه مجریه، در صدر مسائل اجتماعی و سیاسی کشور قرار گرفته است. این نشریه، و به خصوص راقم این نوشتار، این موقعیت را یک فرصت تاریخی، جهت حضور مردم تلقی می‌نمود و از این رو، بخش غالب مقالات و گزارشهای دو شماره قبل نیز به این امر اختصاص یافت. انگیزه اصلی از ورود به این صحنه، فعالیت کردن مردم در عرصه سیاسی - اجتماعی بود. این که چه کسی یا چه جناحی، برنده نهایی دعوا شود، فرع قضیه است. نامزدی راقم این سطور نیز با همان انگیزه بوده و هست.

دعوی ما در مورد انتخابات و حضور مردم این است که اصل اساسی ورود هر چه بیشتر مردم به این صحنه می‌باشد تا گروه‌ها و لایه‌های گوناگون اجتماعی - با بیان روشن و شفاف مواضع و نظرات ماهوی خود - انتخابات را به آئینه‌ای بازتاب‌کننده از واقعیت جامعه و کثرت و تنوع درونی و ذاتی آن بدل کنند.

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۳، خرداد ۱۳۷۶ چاپ شده است.

در انتخابات جاری، از جناح‌های درون حاکمیت، چند تن نامزد شدند که با اندک تسامحی می‌توان آنها را بازتاب واقعیت درونی طبقه حاکمه به شمار آورد. از چهار نامزد مورد تأیید سه نفر نماینده سه جناح از حاکمیت‌اند، و فرد چهارم نماینده جناح خاصی نیست، جز اینکه از آغاز انقلاب، هر جا قدرت بوده، به طور سؤال برانگیزی، خود را در آن جای داده است.

چهار یا پنج نفر کاندیداهای مستقل نیز، کم و بیش، سخنگویان نیروهای خارج از حاکمیت و طیف مخالفان قانونی آن (ملی - مذهبی) هستند که علیرغم معترض بودن به جریانات و روندهای حاکم، به کلیت انقلاب و اسلام و نظام پایبندند.

شاید در میان سایر نامزدها نمایندگان از طیفهای دیگر مردم یا معارضین (اپوزیسیون) وجود داشته باشند که بر ما معلوم نیست.

بنابراین مرحله اول جریان انتخابات با نامزدی نمایندگان طیفهای مختلف جامعه سپری شد. طی این مدت نامزدها، برخی مواضع و برنامه‌های خود را به مردم عرضه کردند و از سوی مردم معترض به بینشها و شیوه‌های حاکمان نیز حرکتها و هیجاناتی بروز کرد. با اعلام نظر شورای نگهبان مبنی بر تأیید صلاحیت فقط ۴ نفر و رد صلاحیت ۲۳۴ نامزد باقیمانده، فصلی از حرکت و حضور مردم در جامعه و حیات سیاسی به پایان رسید و اینک فصل نوینی آغاز می‌شود.

ماهیت رأی شورای نگهبان

شورای نگهبان از پاسخگویی به درخواست برحق رد صلاحیت‌شدگان، مبنی بر ارائه دلایل رد صلاحیت مخالفان قانونی حاکمان، اعراض کرده است. شورای مزبور با اتخاذ این رأی در حقیقت از کسانی که تمام شرایط مصرح در اصل ۱۱۵ را دارا و به اصول ۲ و ۳ قانون اساسی معتقد و پایبند و نسبت به کل قانون اساسی ملتزم هستند، رد صلاحیت می‌نماید. از طرف دیگر آن شورا، همه ردشدگان را متهم به عضویت در گروهک‌ها، همکاری با ساواک یا فساداخلاق و... اعلام نمود، و این نه با اصول دینی و اخلاقی دایر بر مصونیت اعراض و حیثیات مردم و عدم اعلام عمومی اتهام قبل از اثبات در دادگاه صالح، تطبیق می‌کند و نه با موازین قانونی و عرفی. از این گذشته، کم نیستند شخصیتها و مقاماتی در درون حاکمیت، که به رد اشخاص یا رد گرایش آنها اعتقاد ندارند و در میان بدنه حاکمیت نیز فراوانند مردمان دوراندیشی که با جبهه‌گیریهای شورای نگهبان توافقی ندارند. و شورای نگهبان با اعلام رأی خود نه در مقام یک جمع بی‌طرف و پیگیر اصول قانونی و شرعی، بلکه به عنوان یک حزب خاص (یا بخشی از یک حزب خاص) مصالح حزب مورد نظر خود را رعایت کرده است و اتخاذ این روش، سؤالات و ابهاماتی را در مورد صلاحیت اعضای فعلی آن شورا برمی‌انگیزد. به هر حال، کیفیت اعلام نظر نشان می‌دهد که اصل تساوی شهروندان در برابر قانون مورد قبول شورای مزبور نیست و آنها خواهان اطاعت

محض از یک گروه، یک بینش و یک روایت از نظام و اسلام و انقلاب هستند. این بینش جامعه را به دو قطب طبقه‌بندی می‌کند که یک قطب آن خودی است و حاکم و صاحب همه حقوق و قطبی دیگر، بقیه مردم.

راه ما

به رغم دست رد شورای نگهبان (قانون اساسی و ارزشهای اسلامی) به مشی قانونی و مسالمت‌آمیز، با ایمان کامل به خوانندگان و همه ملت شریف اعلام می‌کنیم که تنها راه مفید و متضمن کمترین هزینه اجتماعی - ملی همانا راه اصلاح امور ملت و مملکت با همین خط مشی می‌باشد. رد این خط مشی از جانب حاکمان و شورای فوق، نه دال بر بطلان آن است و نه حاکی از حقانیت خط مشی‌های دیگر. در مقابل خط مشی قانونی، مبارزه قهرآمیز و براندازانه قرار دارد. اما اولاً خط مشی‌های براندازانه، در طول سالهای گذشته، اثبات کرده است که این شیوه درگیری با حاکمیت درونی، عاملان آن را به دامان بیگانگان و قدرتهای خارجی سوق می‌دهد و به جای توفیق در اصلاح یا تغییر حاکمیت درونی، خود، هویت می‌یازد و در جریانات بین‌المللی مستحیل می‌گردد. و ثانیاً، پیروان قهر و براندازی، که در جریان مبارزه خود به نقض و نفی قوانین، مفتخر و معتاد شده‌اند، در صورت کسب پیروزی، قانون و قانونمداری و پایبندی به تعهدات و موثقیق با مردم را، بی‌ثمر و بی‌فایده می‌یابند. خط‌مشی براندازی در دوران مبارزه خود، به هر دلیل، بسته و هر چه بیشتر متمرکز و رهبرپرست و به روابط خشک «انسان‌ابزاری» دچار می‌شود. با طول دوران مبارزه، این ویژگی‌ها، خصلت درونی و جزء تفکیک‌ناپذیر آنها می‌شود و در صورت پیروزی احتمالی قطعاً و بدون کم و کاست، همان روابط و همان مناسبات و اخلاقیات را بر جامعه تحمیل می‌کند. و با ادعای رهایی ملت از یک حاکمیت بسته و سرکوبگر، ملت را اسیر حاکمیت جدید ولی با همان ماهیت بسته، سرکوبگر، تبلیغاتی و متمرکز و... می‌سازد.

ثالثاً، تمام یا بخش عمده انتقاد و اعتراض مردم به حاکمیت، فداکردن منافع و مصالح ملی به پای مصالح گروهی است. اما براندازان و قهرپیشگانی هم که به امید همکاری و پشتیبانی قوای خارجی به مواضع و اعمال خود ادامه می‌دهند، برای جلب حمایت آنها ناگزیر از اعطای امتیاز و بخشش از کیسه منافع و مصالح ملی هستند.

رابعاً، مشی براندازی نهایتاً به یک شورش منتهی می‌شود، اقتصاد و جامعه ما در طول انقلاب قبلی مان به امید رسیدن به جامعه‌ای آزاد و عادل، یکبار دچار خسارات ملی و وطنی بسیار شده است. اما یک ملت، در طول یک یا دو نسل نمی‌تواند بیش از یک انقلاب را تحمل نماید، انقلابها و شورشهای پی در پی، یعنی فروریزی همه چیز، از جمله تمامیت و استقلال وطن. و چنین روندی در عمل به براندازی ایران و ایرانی منتهی خواهد شد.

گذشته از خط مشی قهر و براندازی که ناکارایی و بطلان آن روشن است، راه ورود به حاکمیت و اصلاح از درون (استحاله) نیز بسته است. عملکرد شورای نگهبان در تشخیص صلاحیت نامزدهای قانونی، برای چندمین بار این حقیقت را اثبات کرد که نظام حاکم، مایل به پذیرش احدی غیر از خود و وابستگی‌اش نیست. در چنین سیستمی، ورود یک یا چند نفر به درون ساختار قدرت حاکم، به قلب ماهیت خود آنها منجر می‌شود.

پس راهی جز ادامه راه حرکت و مبارزه قانونی و مسالمت باقی نمی‌ماند، و حداقل به دلیل برهان خلق، تنها راه معقول و ممکن همین خط مشی است.

ملت ایران، نیروها و گروه‌های وفادار به استقلال و آزادی و عدالت و قانون با امید به حقانیت این راه، می‌بایست بر سر آن بایستند. هیچ حرکت و مبارزه‌ای بدون ایستادگی، مداومت و پیگیری و هوشیاری و عقلانیت و احساس مسئولیت وطنی و ملی بر مسیر صحیح پیش نمی‌رود؛ و شکست عملی در یک اقدام اولیه (نامزدی انتخابات) هرگز و بر طبق هیچ منطقی، نمی‌تواند دال بر شکست کل راه و طریق باشد. زیرا رد صلاحیت یک یا چند نفر کاندیدای مستقل و ملی، اصل و تمام ایده حضور مردم در صحنه جامعه برای کسب حقوق شهروندی و قانونی و آزادی و برابری امکانات، نبوده و نیست. نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری قدم اول و آزمایشی بیش نبود. چنانکه در تلاشهای فردی یا اجتماعی نیز نمی‌توان با عدم توفیق در یک مرحله، حکم به ترک و عزلت‌گزینی داد. این یک حقیقت اثبات شده تاریخی است که تا ملتی نخواهد و خود قدم بر ندارد، ترقی، رفاه و سعادت را به او تقدیم نخواهند کرد. آزادیهای تقدیمی و اعطایی از جانب حاکمان یا قدرتهای بیگانه یا حوادث اجباری، معمولاً کم‌دوام است و نمی‌تواند در جامعه نهادینه شود. در حالیکه آزادی اگر قدم به قدم و به تدریج به دست آید، ماندنی، پایدار و تعالی‌بخش خواهد بود.

حال که به حقانیت و ضرورت ادامه راه قانونی حضور در صحنه سیاسی - اجتماعی اعتقاد و ایمان داریم، یک بار دیگر خواسته‌های خود را به یاد آوریم، که ما طالب چه چیز هستیم؟ و حرکت ما چه ویژگیهایی دارد؟

مسئله اول این است که حذف و طرد هر یک از گرایشها یا مکتبها یا اصناف یا نیروهای درونی کشور با اساس بینش و جهان‌بینی ما مغایرت دارد. همه بندگان خدا چون اهل یک خانه‌اند، همه واقعیهایی که در این سرزمین ریشه دارند و ساخته و پرداخته و حمایت‌شده سیاستهای بیگانه و استعماری نمی‌باشند، در این خانه حق حضور و ظهور دارند. حذف و طرد و به دریا ریختن آنها نه حق است، نه مقدور. هدف آن است که همه نحله‌های خودی و اهل خانه یا گروه‌بندیهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به یک نوع همزیستی که ضامن امنیت، امید به آینده و معاش و رفاه همگان باشد، دست یابند. در چنین

شرایطی است که هر نحله، بنا به ظرفیت و استعدادش در این مسابقه جلوه می‌کند و امکان ظهور و بروز می‌یابد. و پذیرش و اقبال کل جامعه ملی را نسبت به خود تجربه می‌کند. گام اول در چنین حرکتی، دفاع از استقلال و تمامیت و منافع عام ملی است که در صورت فقدان آن؛ ظرفی وجود نخواهد داشت که آنان مظروفش باشند. و در درون آن و با آن، هویت جهانی پیدا کنند. در روی این کره خاکی، انسانها با هویت‌های ملی حضور می‌یابند و به چالش بقا و ترقی می‌پردازند. و دنیا نیز آنها را به ملیت و اقتدار دولتی و کشوریشان می‌شناسد و ارزیابی می‌کند.

ویژگی دوم این حرکت، صداقت و شفافیت است. منظور از صداقت وفاداری به حقیقت است و هر عمل و رفتار مخالفان به دلیل مخالف بودن، طرد و نفی نمی‌شود. بلکه هر موضع‌گیری یا عملی که اصلاح و تعالی حاکمان را به همراه داشته باشد. این حرکت در ذات خویش یک حرکت تعالی بخش ملی است. مردمان یا حاکمان هر کدام به سمت تعالی بروند منظور ما حاصل است و بر همین اساس ارزیابی و نسبت به آن موضع‌گیری می‌شود.

اما شفافیت نیز به معنای وحدت و یگانگی در درون و بیرون حرکت است. گذشته‌های تاریخی ما، حکایت از دوگانگی رفتاری رجال و سیاستمداران کشور می‌کند؛ و این به دلیل استبداد حاکم یا جوه‌های غالب و مد روز و تهاجم یا سانسورهای حکومتی بوده است. کمتر رجل یا گروه سیاسی، نظرات و تحلیل‌های واقعی خود را صادقانه با مردم در میان می‌گذاشت. اما اگر چنین فضای بسته‌ای حاکم نبود، برخورد نظرها و تحلیل‌های روشن و شفاف، موجب رشد و تعالی مردم و خود این افراد و نیروها نیز می‌شد. اگر چه ممکن است شفافیت و صداقت یا وحدت پندار و گفتار و رفتار در فرهنگ سیاسی کشور ما به سادگی و خامی تعبیر شود؛ معذک برای شکستن جو و فضای اخلاقی سیاسی حاکم یک چند باید این اتهام را پذیرفت تا مگر سیطره دوگانگی و نفاق سیاسی از اخلاق سیاسی این ملت پاک شود. طبعاً در این راه، باید بهایی پرداخت و ایثاری نمود و از اتهام و حتی انزوای سیاسی نهراسید. تا به یاری حق و زمینه پاک فطرت ایرانی، اخلاق سیاسی ما نیز رشد و تعالی یابد. اگر این حال دست دهد، راه بسیاری از تفاهمات و وحدت‌های آتی هموار می‌گردد، دردی که دهه‌هاست در کشور ما بی‌درمان مانده است.

ویژگی سوم این حرکت عقلانیت است: در یک صد سال گذشته، دورانهای آزادی و جوشش ملی ما کوتاه، هم چون یک بهار بوده‌اند. چرا؟ در دوران مقاومت و مبارزه می‌توان و می‌بایست آرمان‌ها، احساس‌ها و عواطف را پرورش داد تا مردم از بستر وابستگیهای خاکی خود برخیزند و انرژی و شوری بیابند. اما پس از سپری شدن دوران پیروزیهای اولیه یا کسب قدرت سیاسی، واقعیات اجتماعی، مبارزان قدیم را مجبور می‌سازد؛ تا جایگاه حرکت خود را در روی زمین خاکی بیابند و راههای پریچ و خم و صعب بقا، بقای نظام جدید را در کنار حفظ اصول و مبانی جستجو کنند، و در میان انواع دوراهی‌ها و

چندراهی‌ها، به انتخاب آگاهانه دست بزنند. اینجا است که حسابگریها و دوراندیشیها و فرانگریها نقش می‌یابند. و عقلانیت، عقل حسابگر و مصلحت‌اندیش جایگاه ویژه می‌یابد. البته اگر حسابگری و مصلحت‌اندیشی تنها برای حفظ خود یا منافع خود باشد، نه مطلوب که مذموم است. اما حسابگری و مصلحت‌اندیشی برای بقا و حیات و بالندگی یک ملت تازه رها شده جزو قواعد و ضرورت‌های توفیق است. اگر در این دوره احساسها یا آرمانهای آسمانی و دور و دراز راهنمای عمل قرار گیرد و موانع و مشکلات و فریبها و فتنه‌های روی زمین خاکی ملحوظ نگردد، ملت به سوی نابودی و ضد اهداف اولیه هدایت می‌گردد. مصلحت‌اندیشی، حسابگری، و بقول برخی از انقلابیون کشور، چرتکه انداختن برای منافع و مصالح ملت و وطن، خود عین آرمان است.

آنها که در دوران پس از انقلاب سخن از مذمت عقل حسابگر و عقل چون و چراکن، می‌رانند، دانسته یا ندانسته، مردم را به سوی بستن چشمها و گوشها و عقلها سوق می‌دهند، تا آنها را به صورت ابزارهایی بی‌اراده و بصیرت در دست نگهبانان قدرت انحصاری درآورند.

چشم‌اندازها: موانع و امیدها

موانع و واقعیت‌های ضد این حرکت بسیار است. و این موانع می‌توانند تا حد خصومت‌ها نیز کشیده شوند. رفتاری که در ۷۵ روز با نامزدهای انتخاباتی این نحله شد، حملاتی که به مجامع سخنرانی نامزدهای این طیف صورت گرفت، تبعیض عظیم و شدید در امکانات بین نامزدهای مستقل ملی و نامزدهای درون حاکمیت، گفتارها و تهدیدهای برخی مسئولین و مقامات کشور، حملات گروه‌های فشار و جنجال مطبوعاتی جناح انحصارطلب، و سرانجام برخورد شورای نگهبان با نامزدهای مستقل انتخابات و مهمتر از همه تمهیدات و توطئه‌های ظاهر و پشت پرده در میان این جناحها، علیه این حرکت تازه، همگی حکایت از موانع و مشکلاتی سخت می‌کند که باعث تیرگی و ابهام در آینده این حرکت و حضور مجدد مردم در صحنه می‌شود. آیا این موانع وجود و دوام این حرکت را نفی می‌کنند یا به مخاطره جدی می‌اندازند؟ تجربه تاریخی نشان می‌دهد که اگر حرکتی در میان یک ملت آغاز شود و اگر این حرکت پس از آزمودن تجربه‌های مختلف و بن‌بست‌ها و شکست‌های حرکات اعتراضی دیگر، در میان مردم رسوخ یافته باشد و اگر در اصل و ذات خود از حقانیت و مشروعیتی اصولی و قانونی برخوردار شود، و شمه‌ای از دردها و آرزوهای عمیق مردم را بازتاب نماید، در عالم وجود و صحنه تحقق، سنت‌های الهی دلیلی بر انهدام آن وجود ندارد. مگر آنکه راهیان آن حرکت، خود، انگیزه و تحرک و حیاطمندی خود را از دست بدهند و یا تسلیم احساس شده و به رفتارهای واکنشی و افراطی هدایت شوند.

ولی در برابر این موانع و مخاطراتی که آینده را تیره و مبهم می‌سازد، ۷۵ روز تجربه انتخاباتی نشان داد که نارضایتی‌ها و دردهای دیرینه و فروخورده مردم در شرف بروز است. هیجاناتی که در مشهد و

شیراز و اهواز و ایذه جلوه کرد، غیرمنتظره بود و با توجه به جو ارباب موجود همین اقبال را می توان نشانه‌ای از گستره بیشتر این حرکت، به ویژه در میان نسل جوان و دانشجویان دانست. مراجعات و استقبالی که در شهرهای دیگر نیز در این مدت صورت گرفت، بر وسعت این بروز صحنه می‌گذارد و این است وجه امیدبخش حرکت حضور قانونی مردم در صحنه. طبعاً موانع و خصومت‌های برشمرده در فوق در برابر این امید قد برافراشته‌اند.

ظهور نسل جوان در این صحنه، روزنه دیگری از امید را در برابر ما باز می‌کند. همگان، از تحرک جوانان به سوی ارزشهای غربی و بی تفاوتی نسبت به جامعه و کشور و وطن و اسلام و انقلاب، نگران و نالانند. حتی حاکمان نیز از این تحول انحطاطی نگران شده‌اند، ولی به شیوه خودشان در برابر آن مقابله با زور و اجبار با تهاجم فرهنگی غرب را پیش کشیده و بر فشار تبلیغات پرحجم و مستقیم دینی به شدت افزوده‌اند. در حالی که اگر به درستی به ریشه‌های این گرایشها برسند، در می‌یابند که تبلیغ مستقیم و آن هم از جانب دستگاہی که خود مورد اعتراض مردمان است، اثر عکس دارد و این را بارها و بارها آزموده‌اند. لذا روزنه امید این است که گرایش یافتن بخشی از نسل جوان را به امید و آرمان‌داری‌های اجتماعی - سیاسی، سالم‌ترین و مؤثرترین حرکت برای جبران بی تفاوتی‌های این نسل می‌شناسیم. و این مدعی در دهه ۵۰ نیز در درون کشور و ملت خودمان به اثبات رسید. پس حاکمان نیز اگر به راستی از تهاجم فرهنگی نگرانند و قصد درمان دردهای اخلاقی و فرهنگی ناشی از آن را دارند، می‌بایست که از این حرکت استقبال نمایند.

همچنین، حاکمان باید به این واقعیت بی تردید توجه داشته باشند که اگر نسل جوان از یک حرکت سالم و قانونی اجتماعی سرخورده شود، با تمام انرژی و شوری که دارد یا به سوی واکنشهای افراطی و انحرافی و یا به سوی بی تفاوتی و فساد روی خواهد کرد و راه ثالثی هم وجود ندارد.

اما همین حرکت امیدآفرین که جوانه‌ای بیش نیست، در معرض خطرات و آسیب‌پذیری‌هایی است که اگر با درایت و هوشیاری محافظت نشود، ضربه خواهد خورد. در این راستا، فعلاً راهی جز پرورش عقلانیت و علقه‌های ملی، وجود ندارد و این نیز بیشتر بر عهده راهبران میان سال و تجربه‌دارتر این حرکت است که از سر احساس مسئولیت کامل با این امور برخورد نمایند.

به نظر می‌رسد که تنها از همین طریق است که می‌توان راهی به گرایشهای معنوی و مذهبی یافت. تبلیغ مذهبی مجزود، به دلیل خستگی جوانان از فشارهای فرهنگی و غیرفرهنگی دولتی که واکنشها و عکس‌العمل‌های روحی در ایشان ایجاد کرده‌است، کارساز نیست. اما خطر دیگر، که ملموس‌تر است هجوم‌های فیزیکی و سیاسی و فشار و سرکوب است که حاکمان ما باید حداقل از همین تجربه انتخاباتی و ورود اقشار جدید مردم به صحنه سیاسی، عبرت آموخته باشند که چقدر نتایج عکس دارد.

با این مقدمات ما می‌توانیم به دور از احساسات و خوشبینیها و خیال‌پروریها به تولد یک حرکت سالم و آینده‌ساز امیدوار باشیم، تولدی که همچون هر مولود جدید، در معرض خطرانی است و می‌بایست در تغذیه و تربیت آن هوشیاری کامل داشت. به نظر این نویسنده، این تولد، آیتی از آیات خداست که در فضای تیره و انباشته از سیاهیها و آلودگی‌های جهان کنونی، تحقق می‌یابد. مباد که ما ملت از تکذیب‌کنندگان این آیات باشیم که «والذین کذبوا بآیاتنا ولقاءالآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون»؟! (اعراف - ۱۴۷)

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

درباره انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن

"نه" بزرگ*

نتایج انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، که به هر حال تکان دهنده و سرنوشت ساز بود، می تواند از دیدگاههای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. از نظر درگیری و تقابل قدرت بین جناحهای حاکمیت - اینکه یک جناح بر خود بیابد که توانست جناح رقیب را با فاصله ای خیره کننده مغلوب نماید. از نظر مقایسه برنامه ها - این که چون مردم برنامه سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی معینی را می پسندیدند، لذا به صاحب آن برنامه رأی دادند. و یا این که حضور این جماعت عظیم و بی سابقه که در انتخابات شرکت کردند، با نظام بیعت مجدد نمودند یا نه و...

این دیدگاهها، در یک ماهه اخیر پس از روز انتخابات و اعلام نتایج آن در محافل و مطبوعات، از طرف اصحاب رقابت مورد توجه قرار گرفته و می گیرد و صفحات این مجله نیز، به روی چنین مباحثی باز خواهد بود. زیرا از این پس که گاه شعار و سخنرانی و وعده های زیبا و مطلوب که معمولاً در جریان انتخابات مرسوم است سپری می شود نوبت به اجرای برنامه ها و تحقق وعده ها و نیز تفصیل برنامه های اجمالی اعلام شده می رسد.

در این نوشتار، هدف این است که از منظر دیگری به این انتخابات نگریسته شود، یعنی از منظر فراگروهی یا ملی، تاریخی یا فلسفه سیاسی و حکمت دینی توحیدی. منظور دیدگاهی است که از مشاهده حوادث و وقایع تاریخی، به پی جویی علتها و ریشه ها و تحلیل و تبیین نتیجه ها می پردازد. نخستین سؤال درباره نتایج انتخابات این است که رویکرد جمعیت عظیم و بی سابقه شرکت کننده در

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۴، تیر ۱۳۷۶ چاپ شده است.

رأی‌گیری که حدود ۸۰ درصد از جمعیت واجد شرایط را دربرمی‌گرفت، از کجا ناشی شده و علل و انگیزه‌های آن چه بوده است. در انتخابات دوره پنجم مجلس، جمعیت شرکت‌کننده در کل کشور به حدود ۴۹ درصد از واجدان شرایط رسید که اگر تعداد آرای باطله و مخدوش را از آن کسر کنیم، درمی‌یابیم که این بار قریب به دو برابر آن دوره مردم به پای صندوقهای رأی رفتند و نسبت آرای باطله و مخدوش آنها نیز بسیار پایین‌تر از انتخابات سال ۷۴ بود. این در حالی است که در انتخابات مجلس در بسیاری از شهرها معمولاً برخی از عوامل و سوابق و انگیزه‌ها و گروه‌بندیهای محلی، در کشاندن مردم به انتخابات مؤثرند، اما در انتخابات ریاست‌جمهوری این عوامل چندان مهم نیست. پس این اختلاف عظیم صد درصدی شرکت‌کنندگان از چیست؟

برخی، علت این مشارکت وسیع و بی‌سابقه را تبلیغات و تمهیدات عظیم حاکمان در دعوت به رأی‌دهی می‌دانند، اما این نمی‌تواند علت باشد زیرا که اولاً در تمام انتخابات گذشته (مجلس و ریاست‌جمهوری و...)، تمام این گونه تبلیغات و انگیزشها با شدتی مشابه وجود داشته، پس چرا تنها در این بار بود که مؤثر واقع شد و نسبت شرکت‌کنندگان را به دو برابر دفعه قبل و چند برابر گذشته افزایش داد؟ ثانیاً، همان تبلیغات و تشویقات حاکمان، مقامات، روحانیان، و دستگاههای خبری و رسانه‌ای متعدد و رنگارنگ این بار در ضمن تشویق به مشارکت، به طور مشخص و انحصاری دعوت به رأی مثبت به فرد معینی را نیز می‌کردند. ولی شرکت‌کنندگان، به خصوص آن تعداد که قبلاً هیچ‌گاه در رأی‌گیری شرکت نکرده بودند، ولی در این انتخابات فعال شدند، برخلاف تبلیغات شدید و مؤکد مقامات حاکمه عمل کردند. اتفاقاً رأی همین افراد بود که موجب تفاوت فاحش آرای آقای خاتمی با رقیب ایشان شد. ثالثاً برعکس، مردم، با مشاهده بی‌اثر بودن آرایشان در انتخابات مجلس پنجم و تکوین یک اکثریت قوی در مجلس، از جناح مورد مخالفت مردم، با دیدن روندها و حرکات انحصارگرانه، تبعیض‌آمیز و بی‌قانونی‌های یکساله اخیر، می‌بایست بر دامنه بی‌تفاوتی‌شان افزوده و کمتر شرکت می‌کردند.

تبلیغات منتقدان، مخالفان و معارضان (اپوزیسیون) و براندازان نظام هم به هیچ وجه در این اقبال بی‌نظیر مؤثر نبود زیرا که خارج‌نشینان اولاً همگی، فاقد آن توان لازم برای تماس با توده‌های مردم هستند که بتوانند پیام خود را چنین مؤثر به حدود ۳۰ میلیون نفر از جمعیت برسانند و ثانیاً اکثر کسانی که در کنار سن و تایمز و دجله و لوس‌آنجلس نشسته‌اند فرمان تحریم انتخابات را صادر می‌کردند و افراد و گروههایی نیز در داخل کشور که همواره به آنها چشم دوخته‌اند از ترس لکه‌دار شدن به پذیرش رژیم از طرف آنها جرأت شرکت در انتخابات یا دعوت مردم به مشارکت را نداشتند.

رادیوها و رسانه‌های بیگانه نیز در این امر مؤثر نبودند، زیرا که اولاً پرسشگرانترین آنها، یعنی بی‌بی‌سی و صدای آمریکا، اتفاقاً زیرکانه به سبک و شیوه خودشان القاکننده پیروزی جناح انحصار

بودند، و برخی هم به پخش مصاحبه‌هایی از معارضان تندرو (اپوزیسیون) پرداختند که اکثراً انتخابات را به خیمه‌شب‌بازی و در بهترین شرایط همه جناح‌های درون حاکمیت را یک دست و یکپارچه و یک نیت قلمداد نمودند و به انتخابات فعلی به صورت یک امر تاکتیکی نگریستند نه امری استراتژیک. مجموع این مواضع نمی‌توانست برانگیزاننده مردم به شرکت وسیع مردم در انتخابات باشد.

وجود تشکیلات فراگیر و سراسری یا نهادهای جامعه مدنی که به دعوت مردم به مشارکت هم‌رأی و همدل شده باشند، اساساً منتفی بود و آن گروه‌های سیاسی هم که به شرکت هر چه بیشتر مردمان علاقه‌مند بودند، آن توان و امکان را نداشتند زیرا جریانات سیاسی حاکم آنها را محروم می‌کردند از این که بتوانند پیام و تحلیل و دعوت خود را به قشرهای وسیع مردم به ویژه جوانان و زنان و کارگران و کشاورزان برسانند که اکثریت قاطع جمعیت کشور و رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دهند.

پس عامل و علت ایجادکننده این اقبال بی‌نظیر و آن «آری» عظیم به یک جناح که در واقع «نه» قاطع و کوبنده‌ای به جناح انحصار بود، چیست؟

برای پاسخ به این سؤال، این نویسنده ناگزیر است ابتدا به دو واقعیت یا پیشینه تاریخی اشاره نماید و بعد نکاتی نظری را جهت پاسخگویی از درون آنها استخراج کند.

بر صاحبان عقل و بینش تاریخی و دل‌های خالی از زنگار قدرت پرستی و خود قیم‌پنداری نسبت به بندگان خدا و استکبار‌گرومی و طبقاتی، این حقیقت پوشیده نمانده است که توده عظیم شرکت‌کننده در رأی‌گیری اخیر و فاصله عظیم (قریب به سه برابر) آقای خانمی نسبت به مجموع سه کاندیدای دیگر حاکمیت (جناح انحصار و تبعیض و سرکوب) چنان است که این انتخابات را از زمره گزینش نامزدها در یک روند جاری و معمولی در نظام‌های تثبیت‌شده، خارج و در ردیف همه‌پرسی‌های تاریخی و دوران‌ساز کشور و ملت قرار می‌دهد. انقلاب اسلامی ما نیز، که از آغاز تاکنون، یک یا دو مرحله را تجربه کرده است با این آرا وارد مرحله دیگری می‌شود. زیرا که در این صحنه رأی و اراده مردم تجلی کرد و نسبت به یک شیوه حکومت مبتنی بر انحصار‌گرومی و طبقاتی و حاکمیت از بالا اعلام عدم قبول نمود و دست رد به سینه جناحی زد که واجد آن بینش و اشغال‌کننده تمام مجاری و منافذ قدرت جامعه است.

نظیر چنین حادثه‌ای در طول تاریخ معاصر کشور ما، (یک صد ساله اخیر)، چهار بار بیشتر اتفاق نیفتاده است که آخرین آن همین انتخابات بود. در هر چهار مورد، عاملی به صحنه آمد و اظهار وجود و ابراز نظر و اعمال اراده نمود که قبلاً به حساب نمی‌آمد یا آن را تحقیر کرده و چون ابزاری بی‌روح با آن معامله می‌شد و آن عامل رأی و اراده مردم یا حق حاکمیت مردم بود که سرانجام خود را نسبت به یک روند چند ساله یا چند دهه جاری، تحمیل نمود. از این پس اگر جناح انحصار بر تحمیل خود و مواضع و منافع خود بر جامعه اصرار ورزند سلطه‌طلبی یک اقلیت ۱۵ - ۱۲ درصدی خواهد بود بر کل جامعه. پس

بسیار به حق است که آن را به مثابه یک حادثه تاریخی بنگریم و از آن به منزله یک واقعه دوران ساز یاد نماییم: لازم است در اینجا نسبت به آن سه واقعه دیگر اشارتی بشود، زیرا این یک را با آنها هم هویت و هم شأن تاریخی می‌شناسیم هر چند که دارای تفاوت نیز می‌باشند که به آنها هم اشاره خواهیم کرد.

وجه تشابه این واقعه با آن حادثه‌های تاریخی دیگر، طی یک قرن اخیر، در این است که در هر چهار مرتبه، مردمی تحقیر شده و بازی خورده و فاقد هرگونه امکان مادی یا نهادها و ابزارهای مدنی، در برابر قدرتی تمام عیار و تام‌گرا ایستادند که بر همه ابزارهای سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و امنیتی قدرت مسلط بوده است. در هر چهار مرتبه همان ملت تحقیر شده و شهروندان یک دولت بسیار مقتدر در جایگاه نماینده و خلیفه پروردگار عالم تقدم و حاکمیت خود را تحقق بخشیدند.

اولین واقعه جریان تحریم تنباکو بود؛ دومین، انقلاب مشروطیت؛ سومین، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و چهارمین، همین واقعه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری می‌باشد.

در واقعه اول، عاملی به نام «مردم» و رأی و نظر مردم که تا آن روز هیچ‌س حساب کردند - زیرا تاریخ گذشته، همواره به سرگذشت شاهان و سرداران و گردنکشان اختصاص داشت - در مقابله و مخالفت با یک قرارداد استعماری خاص، بین مقامات حکومت با یک شرکت خارجی، «کمپانی رژی». به میدان آمد. در این واقعه، مردم، چندان به ابعاد مشروعیت کلی حکومت وارد نشدند. یکی از موارد و مصادیق اقتدار دولتی را که در جهت ضد منافع ملی و مصالح مردم به کار رفته بود، شناختند و در برابر آن، موضع جدی گرفتند و موفق شدند که قدرت حاکمه قاهر آن روزگار را به عقب‌نشینی وادار و نسبت به مصالح و منافع ملی تسلیم نمایند. این نخستین جوشش درونی و درونزای ملت طی هزاران سال تاریخ بود. این واقعه در عین عدم گسترش به خود حاکمیت و حکومت آن زمان این هنر را داشت که نوعی اعلام وجود و حضور ملت در صحنه سیاسی و امور کلان کشور باشد.

در واقعه دوم، انقلاب مشروطه، مردم تهران که تا آن روز، مورد تعدی و تحقیر فراوان از جانب حاکمیت آن روزگار قرار داشتند، به برکت انبوهی و وحدت کلمه خود (مشروطه، قانون، عدالتخانه) قدرت ریشه‌دار سلطنت قاجاریه را عقب رانده به تسلیم در برابر اراده خود و قبول مشروطیت و محدودیت سلطنت و حاکمیت قانون وا داشتند. در این واقعه مردم می‌دانستند که استبداد، سلطنت بی‌قانون و نامحدود، ملوک‌الطوایف، مناسبات استکباری و ظالمانه حکومتگران با توده مردم و حقارت ایشان در برابر قدرتهای خارجی را نمی‌خواهند و نیز می‌دانستند که قانون، عدالت، مشروطیت و سلطنت محدود به قانون را طلب می‌کنند. اگر چه مفهوم مشروطه را به طور روشن نمی‌دانستند و از مفهوم قانون و قانونمداری همه جامعه هم آگاهی کامل نداشتند، ولی همگی آگاه بودند که در رژیم مشروطه ملت و زعمای ملت تعیین‌کننده حکومتها و تصویب‌کننده سیاستهای حکومت است. به هر حال چون مردمان به

جان آمده، به طور انبوه جمع شدند و انتقاد به اعتراضات فروخورده و متراکم خود را در یک نماد یا یک کلام یافتند، موفق به عقب راندن یک قدرت ریشه دار و متنفذ شدند.

واقعه سوم تاریخی ما، طی یک قرن اخیر، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ است که از وقایع شگفت‌انگیز قرن بیستم محسوب گردیده است. از عید فطر همان سال مردم سدّ ترس و خودسانسوری را شکستند و بر تبلیغات و جو روانی ساواک فایق آمده و به طور انبوه به خیابان آمدند. جوشش و اراده مردمان چنان بود که حتی کشتار روز هفدهم شهریور نیز، مردم را از جوشش نینداخت و برعکس، کمر رژیم را شکست و قدرتی متمرکز و تا بن دندان مسلح و مستظهر به تمام قدرتهای پیگانه و برخوردار از تمام امکانات را عقب راند. آنها به رژیم ۲۵۰۰ ساله سلطنت، به دولت وابسته و دنباله‌روی قدرتهای خارجی، به حاکمیت فاسد و تخریب‌کننده اخلاق و معنویت و مذهب مردم پاسخ «نه» قاطع دادند و با انبوهی و وحدت کلام، اراده خود را بر قدرتی فایق و مسلط تحمیل نمودند. در این واقعه، مردم می‌دانستند که آن دولت و آن شیوه حکومت را نمی‌خواهند و می‌دانستند که استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را می‌خواهند. در اینجا هم نسبت به جمهوری اسلامی، همان ابهام هفتاد سال پیش، نسبت به مشروطیت را داشتند ولی به اعتماد شخصیت و اعتبار بی‌نظیر رهبر فقید انقلاب و مبارزان ملی - مذهبی سابق و روحانیان مترقی و مبارزی که تا آن روز در جبهه مبارزه بودند، جمهوری اسلامی را نیز جزو شعارهای اساسی خود قرار دادند.

به استناد وقایع تاریخی گذشته، به ویژه سه واقعه تاریخی یک قرن اخیر مردم ایران، این ملت ثابت کرده است که در هر شرایط تاریخی که این احساس به آنها دست دهد که وجود تاریخی و اجتماعی‌شان در معرض نفی یا فنا است یا با پرده‌داری وجود و مصالح و هویات آنها مورد تحقیر و ابزارنگری قرار گرفته است، علیه این شرایط برمی‌خیزند. آغاز حرکت‌های مردمی، همواره از این نقطه بوده است. این که حرکت آغاز شده مردم به شورش و قیام خونین و مخرب منتهی شود یا نه، فرع بر این است که با آنها چه معامله و برخوردی شود یا آنکه چه عواملی غیرمردمی در صدد اتحاد و وحدت تمرکز برای سرکوب مردم و در مقام تشدید رفتارهای خودکار را به آنها بکشانند. زیرا که مردمان ناامید از بقای اجتماعی خود که شاهد قدرت و شوکت طرف مقابل هستند، برحسب طبیعت و فطرت خود عقلانی و با احتیاط عمل می‌کنند تا توان سرکوب شده اجتماعی خودشان را به بهترین و کارآمدترین وجه به کار برند و آن را بیهوده نسوزانند. شورش و تخریب کار کسانی از مردم است که عقل استدلالگر و خرد فطری - اجتماعی در آنها تحت الشعاع احساس کینه و عدم علاقه به هر چیز حتی حیات اجتماعی خودشان شده است. تجربه انتخابات دوره پنجم مجلس و میان دوره‌ای، در شهرهایی چون اصفهان و ملایر و کرج و نیشابور، این حال فطری مردمان را به خوبی نشان می‌دهد.

واقعۀ چهارم یک صد ساله (و دومین واقعۀ در بیست ساله اخیر) ما ملت، همان است که از یکی دو سال پیش در شرف تکوین بود و در روز دوم خرداد ۱۳۷۶، بروز و ظهور یافت. مردم به نیروی انبوهی و وحدت کلمه خود، و بی‌اعتنا به توصیه‌ها و فرمانهای چپ و راست مدعیان هدایت مردم، یک قدرت تمام عیار تشکیلاتی، مالی، سیاسی، و دسیسه‌باز را به عقب رانده و شکست دادند و از اعتبار انداختند. به این دلیل است که ما این واقعۀ را در ردیف سه واقعۀ تاریخی گذشته، بلکه آگاهانه‌تر و عقلانی‌تر از آنها محسوب می‌کنیم. عملکرد مردم، به ویژه آن صد درصد اضافی که در این دوران نسبت به دوره پنجم قانونگذاری به صحنه آمدند، دقیقاً از همین موضع بود که به عملی عقلایی و تاریخ‌ساز دست زدند. از آنجا که این نوع واکنش آدمیان، فطری‌ترین و سالمترین و کارآمدترین و در عین حال پاکترین راه حضور و قیام خلاق است، می‌توانیم بدون اندک تردیدی، آن را به الهام پروردگار خالق فطرت‌های آدمیان نسبت دهیم. در واقع این کیفیت حضور مردم، در این صحنه و رأی مثبت آنها به نامزدی داده شد که در برابر جناح انحصار و سرکوب و استعباد بندگان خدا قرار گرفته بود، «نه» به آن جناح بود. این، از مصادیق و نمونه‌های بارز آن مواردی است که در چندین جای کتاب خدا، قرآن مجید، به سبقت کلمه پروردگار بر دسایس و قدرتهای متمرکز و تمهیدات و تدبیرات ارباب استعباد بندگان خدا تعبیر شده است. (ولولا کلمة سبقت من ربهم لفضی بینهم فیما فیہ یختلفون). اگر این سبقت و برتری و غلبه اراده خداوند در هدایت و حمایت از ملتی مستعد ولی ستم‌کشیده و محروم از کلیه ابزارها و امکانات دنیوی نمی‌بود، دو جناح افراطی در دو سوی جریان‌های سیاسی این سرزمین، جناح انحصار و استعباد بندگان خدا، در یک سوی و برخی جناح‌های (خارج و داخل) برانداز و متکی به و منتظر حمایت قدرتهای خارجی، در سوی دیگر، سرنوشتی جز جنگ خانگی و تخریب منابع و اخلاق مردمان و تجزیه و فروپاشی سرزمین تاریخی ایران، یعنی جهنمی سوزان به این ملت وعده نمی‌دهند.

جالب است که شرکت‌کنندگان در این رأی‌گیری در حقیقت یک «نه» دوسویه را اعلام داشتند و با اکثریتی قریب به ۸۱ درصد به گروه‌های طالب تحریم و براندازی و بی‌عملی سیاسی - اجتماعی نیز «نه» گفته است. از این پس این هر دو سوی افراط و تفریط در میان جریان‌های سیاسی کشور که هر دو، ملت را به جنگ و تخریب می‌خوانند و در برنامه دارند که ملت و کشور ایران را به مسلخ ببرند، از مدار رابطه متقابل با ملت ایران خارج می‌شوند و به حاشیه جامعه و تاریخ می‌پیوندند و راهی ندارند جز توسل به زور و قهر و استمداد از قدرتهای خارجی.

و این است پیام تاریخی این انتخابات که راهی بجز اتکا به عقول، و بیانه‌ها و اقدامات عقلانی، مسالمت‌آمیز مردم این کشور، مردم پاک و ستم‌دیده این سرزمین وجود ندارد. این واقعۀ را از آن جهت که به یاری حق و پایمردی ملت، مسیر انقلاب اسلامی ایران را تصحیح می‌کند، می‌توان به انقلاب مجددی

تعبیر کرد. اما در میان همه انقلابات تاریخ جهان، این خود انقلابی دیگر بود، انقلابی «قانونی» متین، و آرام، اما پر جلال و شکوه، و راهگشای آشتی ملی - راهگشایی که به عقل هیچ تحلیلگر دلسوزی ولو آن که خالصانه آن را می خواست، نمی رسید. اگر دو سوی افراط و تفریط، که جمع آنها با خوشبینانه ترین تحلیل به ۵۰ درصد واجدین شرایط نمی رسد. این واقعیت را درک نکنند، بقیه ملت یعنی آن ۵۰ درصد دیگر واجدین شرایط که معادل ۹۰ درصد جمعیت کل را می پوشانند، راه آشتی، مسالمت، در عین حفظ تفاوتها و زندگی مسالمت آمیز همراه با مدنیت و تفاهم را برخواهند گزید. اگر این ۵۰ درصد بین خودشان و تا حد ممکن در سطح جامعه، بتوانند این پیام و برنامه خود را تحقق بدهند، به زودی از نفوذ آن دو سوی افراط و تفریط نیز کاسته و به این سوی اضافه می شود و در انتخابات مجلس یا رئیس جمهوری آینده باز خود را بروز خواهند داد.

در جستجوی علت این واقعه تاریخی، واقعه چهارم تاریخ معاصرمان، به دو واقعیت و پیشینه تاریخی اشاره نمودیم. واقعیت اول، چهاربار خیزش در تاریخ معاصر ما با قدرت انبوهی و وحدت کلمه و قطع امید و اتکا از هر چه غیرخودشان بود در برابر یک قدرت متمرکز، سرکوبگر و مهاجم و... پیشینه و واقعیت دوم، ماهیت و رفتار و بینش و نیات و برنامه جناح مقابل، جناح سرکوبگر و انحصار، جناح مدعی قیومیت ملت است؛ جناحی که ملت مستعد و با فرهنگ ایران را در ردیف مهجوران و صفار، و مستوجب قیومیت و سرپرستی می داند.

از جانب جناح غالب فعلی حاکمیت، برنامه و استراتژی حساب شده ای طراحی شده بود که به تدریج ولی با سرعت مراحل تحقق خود را طی کرد. این مسئله به انتخابات دوره چهارم قانونگذاری برمی گردد. مجلس سوم در شرایطی برگزیده شده بود که رهبر فقید (ره) انقلاب نظارت و سرپرستی خاص خود را بر امور داشتند. لذا نوعی تعادل بین قدرت جناحهای مختلف حاکمیت برقرار بود. ولی پس از ارتحال ایشان، در دوران ریاست جمهوری آقای رفسنجانی مشکلات و درگیریهایی بین مجلس سوم و دولت و برنامه های اقتصادی ایشان پیش آمد. بخشهای ذی قدرت جناح انحصار (معروف به راست سنتی) با یک ائتلاف موقت و تاکتیکی، با جناح تکنوکراتهای حاکمیت و برخی از افسار غرب گرای مردم، انتخابات مجلس چهارم را طوری پیش بردند که طبق نقشه، جناح رادیکالها و چپ، از قدرت حذف و در مجلس به حداقل حضور سقوط کرد. و این خاکریز اول بود. در آن موقع شعار همین جناح غالب و انحصارطلب، حمایت از هاشمی و اطاعت از رهبری بود. ولی بلافاصله، پس از انتخاب هیأت رئیسه و تثبیت این جناح، وضع دگرگون شد و جناح انحصار که از آغاز در پی تسلط طبقه خاص خود بر انقلاب و جامعه بود، موضعگیری خود را نسبت به دولت آقای هاشمی، علنی کرد و بر سر پیمان و ائتلاف درونی خود

وفادار نماند. از آن به بعد، حمایت از هاشمی از شعارها حذف و فقط اطاعت از رهبری باقی ماند. از آن پس برخی از تریبونهای نمازجمعه، و سپس در محافل داخل و خارج مجلس جبهه‌گیریها و حملات به دولت هاشمی آغاز شد و آن را به منزله جناح سازندگی و تکنوکرات به تمایل به غرب متهم نمودند. در همه جا، از آقای ناطق نوری به منزله تنها شخصیتی که می‌تواند در برابر تک‌رویه‌های رئیس‌جمهور بایستد، یاد می‌شد. در سال ۷۲، در حالی که هنوز یک سال از ریاست‌جمهوری مرحله دوم آقای هاشمی سپری نشده بود، یکی از سران جناح راست در مصاحبه مفصلی با روزنامه کیهان، سخن از احتمال انقلاب دوم «که انقلاب اول حذف بنی‌صدر بود»، راندند و روشن شد که آن ائتلاف انتخاباتی تاکتیکی موقت و به منظور حذف جناح رادیکال بوده تا آنکه نوبت به خود جناح معتدل حاکمیت رسید. و نیز معلوم شد که این جناح در راه منظور و مقصود نهایی خود، به هیچ عهد و پیمانی هم وفادار نیست. اختلاف، با دولت آقای هاشمی، در مورد سیاستهای برنامه پنجساله نبود زیرا که همین جناح، آن را تصویب و در دوره چهارم نیز برنامه پنجساله دوم ایشان را، باز همان جناح با جدیت تصویب نمود. اولاً اختلاف بر سر مواضع سیاسی بود که دولت آقای هاشمی لیبرالیسم اقتصادی را با یک چاشنی از لیبرالیسم سیاسی لازم می‌دید و اینان به کلی با آن مخالف بوده و هستند، و دوم غلبه سرمایه‌داری تولیدی و صنعتی بود بر سرمایه‌داری تجاری که باز اینان مخالف با آن بوده و هستند.

ولی هنوز قوه مقننه در دوره چهارم به طور اطمینان‌بخشی در اختیار نبود. به این جهت چند روند موازی را آغاز کردند. اول جبهه‌گیری نظری در غالب ظهور نظریه عجیب و ضدتوحیدی «ذوب در ولایت» و مشروعیت حاکمیت از بالا بدون نیاز به رضایت و دخالت مردم به منزله پایگاه نظری جناح انحصار و سرکوب. دوم تدارک برای انتخابات پنجمین دوره قانونگذاری جهت دستیابی به یک قوه مقننه یکپارچه و متحد در برابر دولت و قوه مجریه. و سوم خارج ساختن تحمیلی و اجباری و غیرقانونی نهادهای کلیدی ولی اجرایی قدرت از حیطه مسئولیت و مدیریت دولت مثل صدا و سیما، سپاه، وزارت کشور، ارشاد، علوم و حتی دارایی. یعنی خلع کامل دولت رسمی و قانونی کشور از کلیه نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی. و اینها همه خاکریزهای دوم و سوم و چهارم... بود که فتح می‌شد. با این حال وضع موجود، ولع جناح مزبور را برای قبضه تام و تمام قدرت ارضا نمی‌کرد. باید در تدارک فتح خاکریزهای بعدی بود. مجلس چهارم، به نیت برگزاری انتخابات آینده (مجلس پنجم و ریاست‌جمهوری هفتم) به نحوی هدایت شده و مطمئن، برخلاف موازین حقوقی و قانون اساسی اختیار و نظارت استصوابی را برای شورای نگهبان تصویب نمود. تا اینکه انتخابات مجلس پنجم فرا رسید. شورای نگهبان با این که اختیارات تام و عجیبی (از نظر مفهوم نظارت) کسب کرده بود، می‌بایست رعایت حداقل امانتداری یعنی بی‌طرفی را که حداقل وظیفه هر نظارت‌کننده است از مراحل اول تشخیص صلاحیت

نامزدها تا تشکیل هیأت‌های نظارت بر رأی‌گیری و شمارش آراء، تا اقدامات پس از شمارش آراء و ابطال صندوقهای رأی نامطلوب، را می‌نمود. اما وظیفه بی‌طرفی و امانتداری خود را کاملاً مخدوش نمود. چنانکه ابطال بی‌دلیل انتخابات دوره اول اصفهان از هیچ دلیل قانونی و شرعی برخوردار نبود و سوالات بسیاری را برانگیخت. ولی شورای نگهبان هرگز خود را موظف به پاسخگویی و اقیاع مراجعان و شاکیان ندانست. با تمام این تدابیر و تمهیدات قانونی و غیرقانونی، نتایج آرای دوره پنجم قانونگذاری بسیار عجیب و غیرمنتظره بود. در دور اول، شخص رییس مجلس، که به ویژه روی ایشان سرمایه‌گذاری عظیمی صورت گرفته بود، در شهر ۸ میلیون نفری تهران که واجدان شرایط آن حدود ۵ میلیون نفر (بلکه بیشتر) است، تنها ۳۳/۸ درصد رأی آورد که نسبت به جمعیت واجد شرایط به حدود ۱۸ درصد نمی‌رسید. و در مجموع کشور جمع آرای نامزدهای جناح مزبور به زحمت به ۱۵ درصد جمعیت واجد شرایط کل کشور رسید.

انتخابات مجلس پنجم، در حقیقت به صورت یک همه‌پرسی در آمد که ملت نظر خود را نسبت به این جناح ابراز نماید و پاسخ خود را با حداکثر ۱۵ درصد اعلام کند.

اگر حقیقتاً چشم باز و گوش شنوا و وجدان بیدار و آگاهی وجود داشت این پاسخ ملت و مردم را می‌بایست به منزله هشدار و اندازی از طرف پروردگار تلقی کرده و آن را مغتنم می‌شمردند. انذار از این جهت که پایگاه و جایگاه و موقعیت خود در میان مردم را بشناسند و هشدار به اینکه شیوه تبلیغاتی آنها برای نامزدهای خودشان به قدری افراطی و خارج از ضوابط و قانون است که روی شنوندگان و بینندگان اثر کاملاً عکس می‌گذارد و این درس را باید می‌گرفتند و در انتخابات بعدی آن را رعایت می‌نمودند.

هشدار انتخابات دوره پنجم بعد دیگری هم داشت و آن اینکه به جناح انحصار و سرکوب صریحاً اعلام داشت که این موقعیت پایین و جایگاه منفی ایشان در میان این ملت به علت بیش آنها، خودقیم‌پنداری آنها، خودحق‌پنداری مطلق و انحصاری آنها، شیوه برخورد و رفتار آنهاست. شیوه‌ای مبتنی بر کسب هویت و مزیت برای خودشان از طریق نفی و لعن و سب و بی‌هویت ساختن دیگران از مسلمان و غیرمسلمان.

ولی طالبان و عاشقان قدرت دنیایی و اشغال‌کنندگان بدون صلاحیت و کفایت تمام کرسیهای قدرت یک جامعه، ولع و سرمستی قدرت انحصاری و بی‌رقیب چنان چشمها و گوشها و ذهنهایشان را می‌بندد که نسبت به حوادث و وقایع که از دید مؤمنان همگی آیات و کلمات خدایند، بی‌اعتنا و تکذیب‌کننده می‌شوند.

نتایج انتخابات دوره پنجم مجلس، به رغم تمام پیامها و هشدارهای آن، سبب شد که جناح مزبور در بررسی علل شکست به نقدهای تاکتیکی و فنی برسد و از هرگونه نقد استراتژیک و ایدئولوژیک و ایمان

و عمل اسلامی و توحیدی غفلت نمایند. و در واقع ولع قدرت آنها را از این کار عاجز نمود. متأسفانه در این نوشتار، فرصت و جای کافی برای تحلیل از منظر دین و قرآن و اسلام و مکتب ائمه (ع) وجود ندارد. امید که در مقالات جداگانه‌ای وجوه اسلامی و قرآنی این رفتارها را بررسی و تحلیل و تبیین نماییم.

اینان متوجه نیستند که اگر با این سطح اخلاقیاتی که از خود نشان داده‌اند، قدرت کامل و تامه را هم، آن طور که مطلوب و مطبوعشان است در حیطه انحصار درآورند، نارضایتی و قضاوت منفی مردم بی‌گناه را از خود بر کل حاکمیت و از آن به نظام و سرانجام به اسلام سرایت می‌دهند و عقوبت این کار نیز برایشان سنگین خواهد بود. وقتی مردم حاکمیت خود را در گروهی منحصر بیابد که این چنین نسبت به ملت و اسلام بی‌اعتنا هستند، طبعاً احساس خود نسبت به ایشان را به اسلام منتقل می‌کنند. از طرف دیگر وقتی بنا بر ریا و نفاق شد و این چنین حتی بین خود و مردم فاصله و رابطه ارباب و رعیتی برقرار کردند، روابط اجتماعی مردمان نیز به این سو هدایت می‌شود، و هرگونه اخلاق و خدمت به جمع از میان مردم رخت برمی‌بندد و روحیه خودگرایی و تفرقه و خصومت در میان مردم رایج می‌شود و مصداق احلوا قومهم دارالبوار تحقق می‌یابد.

مردم با کمال تعجب مشاهده کردند، که با وجود آرای کم و ۱۵ درصدی این جناح نسبت به جمعیت واجد شرایط، به علت قلت شرکت‌کنندگان در رأی‌گیری مجلس پنجم و به علت فنون و تدابیری که اینان به کار بردند، این جناح، در مجلس واجد یک اکثریت قوی گردید. و نتیجه گرفتند که این مجلس به هیچوجه آینه ترکیب سیاسی، اجتماعی و بینشی ملت نیست. اکثریتی قریب به ۵۵ درصد از ملت، در این مجلس حضور نیافته‌اند و بروز و ظهوری ندارند.

و همین مشاهده و ادراک فطری مردم، به طور ناخودآگاه ایشان را الهام بخشید که در دوره‌های دیگر انتخاباتی، صحنه را خالی نکنند و این است دلیل و علت عفلائی مشارکت بی‌نظیر مردم در جریان انتخابات ریاست جمهوری.



در فاصله ۱۴ تا ۱۵ ماهه انتخابات دوره پنجم تا دوم خرداد، مردم شاهد افراطهای بسیاری از جانب این جناح نیز بودند.

جناح انحصار و قیم‌مدار که اینک به هر تدبیر و تقدیر، یک اکثریت صوری و زوری در مجلس را به دست آورده، همراه با نهادها و ابزارهای قدرت - که قبلاً قبضه کرده بود - اینک باید برای قبضه نهایی و تام و تمام قدرت خبیز بردارد. قوه قضاییه، قوه مقننه و نهادهای بالا تا پایین قدرت را که در انحصار و اختیار دارند، اما یک حلقه مفقوده آخری را که قوه مجریه و ریاست آن است باید به چنگ آورند تا حلقه انحصار و حاکمیت نام‌گرا (توتالیتار) به نام اسلام، تکمیل گردد. تا چه شود؟

در اولین گام، پس از قبضه قوه مجریه، اقدام به تغییر قانون اساسی و تغییر نام جمهوری اسلامی به حکومت عدل اسلامی نمایند تا برای همیشه از دردسر رأی مردم و جلب رضایت مردم جهت حاکمیت خود، خلاص شوند.

در دومین گام، راه گفت و گو و معامله پشت پرده با قدرتهای قدیم و جدید جهان، انگلستان و آمریکا را باز کنند تا مشکلات خارجی خود را حل کنند و غرب، مثل عربستان با دریافت و کسب منافع اقتصادی، دست آنها را در داخل کشور بازگذارد و در مورد جمهوری اسلامی نیز مثل دولت سعودی چشم از حقوق بشر و آزادی و دموکراسی و... ببوشد.

در سومین گام پوشش و ظواهر اسلامی را، باز به سبک جامعه عربستان، بر تمام شئون و ابعاد جامعه تحمیل کنند تا دیگر اسلام در خطر نباشد.

و در گامهای بعدی، هرگونه نفس کشیدن و حرف زدن و راه رفتن و فکر کردن مردم را با تهاجم تبلیغاتی و پلیسی و گروههای فشار، به نام مقابله با تهاجم فرهنگی تحت کنترل و تسخیر خود درآورند. فرهنگ و بالندگی اندیشه آزاد را به کل تعطیل و به سبک جاهلانه و بی فرهنگی امور هنری و تبلیغات تصویری و صوتی را با رنگ و روغنهای نامناسب بیارایند. میدان تجارت و زمین داری و برج سازی و خرید و فروش را رشد بیشتری بدهند. فرهنگ کار و زحمت و تلاش مولد را با فرهنگ خرید و فروش و دلالی جایگزین نمایند و برای ساکت کردن مردمان با ریزش کالای مصرفی تب مصرفی مردم را بالا ببرند تا به مصرف مشغول شوند و رضایت تولیدکنندگان و فرامیتهای غرب نیز فراهم گردد. و در عوض بیکاری و فقر سراسر جامعه را فراگیرد و ایرانیان بنا به سابقه دورانهای خفقان شاهنشاهی، از فرط گرسنگی، تسلیم و سرسبز شوند، دانش و معلومات علمی و فنی مردمان سقوط کند تا از آگاهی و اطلاع و رشد فکری هم بازمانند و تسلیم تر شوند.

در میان این توده فقیر و جاهل و غیرشاغل و غیر مولد، تنها یک قشر ۳ تا ۵ درصدی تجار و کسبه، از رفاه فوق تصور برخوردار شوند و همانها پایگاه تغذیه و حفظ و حراست دستگاه گردند و در پایان همه این برنامه ها دلخوش دارند و به مردم نیز دلخوشی را القا نمایند که حالا اسلام در خطر نیست! حال با این اهداف و گامهای پس از پیروزی که در برنامه داشتند، باید به تدارک وسیع انتخابات نهایی خیز بردارند.

۱ - تمام امکانات دولتی، از صدا و سیما تا تغییر و تبدیلات استانداران و فرمانداران در جهت زمینه سازی پیروزی نامزد این جناح صورت گرفت.

۲ - شورای نگهبان، در اولین اقدام خود، در تشخیص صلاحیتها، برخلاف حتی حق نظارت استصوابی، رسم امانتداری را که بی طرفی ناظر است رعایت نکرد. تمام نامزدهای غیر حاکمیت را با دلیل و بی دلیل،

قانونی و غیرقانونی و شرعی و غیرشرعی رد صلاحیت نمود تا خیالش از همه جانب راحت باشد و از میان نامزدهای وابسته و درون حاکمیت نیز در برابر یک نفر از جناحهای مخالف (آقای خاتمی) سه نفر از نامزدهای جناح انحصار را نهاد تا از هر جهت محکم‌کاری شده باشد.

۳- در رقابتهای انتخاباتی و تبلیغاتی، از هرگونه بی‌تقوایی پرهیز نکردند و برخلاف دستور مقام رهبری که نامزدها در تبلیغات به نفع خود نباید به اتهام و لکه‌دار ساختن رقیب پردازند، آنها در ضایع ساختن اعتبار و شخصیت آقای خاتمی راه افراط را پیمودند.

۴- روحانیت مبارز و وابستگان آن، با تمام وجود و حیثیت و اعتبار خود به میدان آمد و تمام آنها را خرج تبلیغ برای آقای ناطق نوری نمود. گروههای فشار راه برای سرکوب و تعطیل محافل سخنرانی رقیب بسیج نمودند. به اینها اکتفا نشد و یکی از نامداران روحانیت، با فتوای درآوردن آقای ناطق از صندوق به هر قیمت و پذیرش مسئولیت شرعی این گناه، راه دست بردن در آرا را باز نمودند. مردم همه اینها را نیز شاهد بودند، و با کمال تعجب می‌پرسیدند که ایشان دو سال پیش بر سر مخالفت با نامزدی آقای ناطق نوری و تأکید بر کنار رفتن روحانیت از امور اجرایی از ریاست روحانیت مبارز کنار رفتند، اکنون چه شده است که این‌گونه چرخش فرموده‌اند.

نامداران روحانیت، به خصوص اعضای شورای نگهبان نیز در این زمینه راه افراط پیمودند. شورای نگهبان که مسئولیت صحت و سلامت انتخابات را بر عهده داشت، نسبت به چاپ تقلبی اوراق تعرفه رأی‌گیری در یکی از چاپخانه‌ها اقدامی نکرد تا این که اتفاقاً قضیه از طرف ستاد انتخاباتی آقای خاتمی کشف و از سوی ریاست جمهوری، ضبط و توقیف گردید. اینها را نیز مردم مشاهده می‌کردند.

و بسیاری از کارهای خلاف ریز و درشت دیگر که همگی از دید مردم مخفی نماند. اگر این رفتار انتخاباتی علنی و همراه با پرده‌داری نبود، شاید مردم این چنین بسیج نمی‌شدند که به پای صندوقهای رأی بروند. مردم در اینجا شاهد بودند که گروهی با پایگاه ۱۵ درصدی اکثریت مجلس را اشغال کرده‌اند و اکنون در انتخابات همه چیز، از قانون و اخلاق و حتی عقلانیت و احتیاط را کنار می‌گذارند تا قوه مجریه را نیز قبضه نمایند. مردم از برنامه‌های این گروه اطلاع کامل داشتند. حساب کردند که پیروزی این گروه یعنی نفی وجودی و هویتی خود مردم.

ولی این به تنهایی موجب اقبال عظیم توده مردم در دوم خرداد ماه نبود؛ ریشه اصلی این اقبال در تجربه انتخابات دوره پنجم شکل گرفت و وقتی ۵۱ درصد واجدان شرایط از شرکت در انتخابات سرباز زدند و دیدند این امتناع موجب اکثریت یافتن آن ۱۵ درصد در مجلس گردید، این تجربه در حافظه ناخودآگاه آنها وجود داشت. در جریان سه ماهه انتخابات اخیر هم رفتار آنها را دیدند و دریافتند که وقتی این جماعت در جریان انتخابات که به رأی مردم و جلب رضایت آنها نیاز قطعی دارند، با بی‌تقوایی و

بی‌پروایی به تمایلات مردم نه تنها بی‌اعتنا هستند بلکه در صدد سرکوب و ضایع کردن آن می‌باشند، پس از انتخابات و پیروز شدن چه خواهند کرد. مردم در پیروزی این جناح نفی وجودی و حیثیت و امنیت خود را لمس کردند و این موجب هجوم انبوه آنها به صندوقهای رأی شد و در قالب «آری» گفتن به رقیب، «نه» خود را نسبت به جناح انحصار تحقق بخشیدند. این بود دلیل وحدت کلمه و انبوهی آنها که در تاریخ ما همواره مشکل‌گشا و دوران ساز بوده است.

مهمترین درسی که این انتخابات به جناح انحصار داد، این بود که تمام تبلیغات و تدابیر و تمهیدات آنها عملاً به ضد تبلیغ بدل شد. این تبدیل ریشه در دو معرفت داشت. اول، معرفت مردم نسبت به دیدگاه و بینش و رفتار و ماهیت سلطه‌طلب و سرکوبگر آنان. و دوم، افراط و بی‌پروایی آنها در تبلیغاتشان، چرا که خود هیچ امر مثبتی برای تبلیغ نداشتند که عرضه کنند. لذا به نفی و تضييع حیثیت نامزد رقیب پرداختند تا از آن رهگذر خود را اثبات کنند. این ضعیف‌ترین و باطل‌ترین شیوه تبلیغ برای خود است. این جناح، اگر واقع بین باشد، از این پس باید تجدید نظرهای کلی هم در بینشها و هم روشهای تبلیغی خود بنماید.

درباره انتخابات ریاست جمهوری و نتایج آن

هشدارهای انتخابات*

در بحث از انتخابات اخیر در مبحث قبلی به ریشه‌ها و علتها و نتایج و کیفیت بدیع آن در حد ادراک و فهم این نویسنده، اشاراتی صورت گرفت. اما فعلاً، در این مقطع، مسئله درازمدت و ملی ما، پیروزی و شکست این یا آن گروه رقیب سیاسی نیست، بلکه مسئله رشد و تعالی کیفی مجموعه ملت است که طبعاً نهاد دولت و روابط این دو را نیز دربرمی‌گیرد. بنابراین دغدغه اصلی ما امروزه باید این باشد که از این گونه حوادث و وقایع و تجربه‌های بزرگ تاریخی و ملی خود، درس و عبرتی بگیریم، تا آن را برگنجینه تجارب ملی و تاریخی خود بیفزاییم. انباشت تجارب اجتماعی و تاریخی ملت، صد چندان از تراکم سرمایه مادی و اقتصادی کارآمدتر و مؤثرتر است. یک نگاه کلی و از بالا، به تاریخ ملت و میهن ما، این واقعیت را به نحوی بارز و چشمگیر نشان می‌دهد که عنصر تجربه و جمع‌آوری تجارب خود و دیگران، در نزد ملت ما، کمترین جایگاه و اهمیت را داشته است. به همین سبب است که پس از یک صد سال، هنوز در پیچ و خم اموری بنیادی و اولیه، مثل حاکمیت مردم و امثال آن به سر می‌بریم.

در انتخابات اخیر، مردم ایران بیش از هر انتخاب دیگری به صحنه آمدند. فقط در تهران به منزله بزرگترین شهر کشور و پایتخت ایران بیش از یک و نیم برابر دفعه قبل اعم از پیر و جوان، زن و مرد و دختر و پسر به پای صندوقها رفتند و ابراز و احراز هویت نمودند (در سطور پیش - شماره قبل - آمار نادرستی از افزایش تعداد شرکت کنندگان، به جای تهران، به اشتباه در کل ایران آمده بود). اما جناح

* این مقاله در نشریه ایران فردا، شماره ۳۵، مرداد ۱۳۷۶ چاپ شده است.